

بازسازی نگره‌های «گزاره» و «وضعیت» براساس آرای جان پالک

سید محمدعلی حجّتی^{*}، مجتبی امیرخانلو^{**}، لطف‌الله نبوی^{***}

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۱۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۵/۵)

چکیده

هدف اصلی ما در این مقاله، واکاوی دو مفهوم «گزاره» و «وضعیت» است. ابتدا، حداقلی انتظارات خود را از یک نگره «گزاره» و یک نگره «وضعیت» ارائه می‌کنیم و به سراغ آرای جان پالک، نگره‌پرداز معاصر در باب «گزاره» و «وضعیت»، می‌رویم و آرای مهم وی را برمی‌شمریم. سپس به بازسازی یک نگره «گزاره» و یک نگره «وضعیت» بر اساس آرای پالک می‌پردازیم. در این نگره بازسازی‌شده، «گزاره‌ها» و «وضعیت‌ها» هویت‌های ضروری مستقل از ذهنی هستند که معنای «عمل‌گرهای منطقی»، معنای «مفهوم‌ها» و معنای «دلالت‌گرها» می‌توانند اجزای آن‌ها باشند. این اجزا با فرار گرفتن در یک شکل منطقی، گزاره‌ها یا وضعیت‌ها را تشکیل می‌دهند. میان «گزاره» و «وضعیت» تفاوت هست‌شناختی‌ای وجود ندارد و تنها تفاوت آن‌ها در شکل منطقی آن‌هاست. در انتها، توانایی نگره خود را در برآوردن حداقل‌های لازم برای یک نگره «گزاره» یا «وضعیت» می‌سنجیم.

کلیدواژه‌ها: گزاره، وضعیت، نگره، جان پالک، عمل‌گر، مفهوم، دلالت‌گر، شکل.

طرح مسئله

دو مفهوم «گزاره» و «وضعیت» از مفهومی بنیادین فلسفه تحلیلی و منطق فلسفی به شمار می‌آیند، به گونه‌ای که نگره‌های^۱ فلسفی، برای معرفی اجزای درونی خود، معمولاً

* نویسنده مسئول: دانشیار دانشگاه تربیت مدرس/hojatima@yahoo.com

** دانشجوی دکتری رشته فلسفه‌منطق (منطق فلسفی)، دانشگاه تربیت مدرس.

*** دانشیار دانشگاه تربیت مدرس.

از گزاره یا از وضعیّت استفاده می‌کنند. به همین دلیل، پیش از استفاده از یک گزاره و یک وضعیّت، نخست باید مشخص کرد که چه معنایی از آن‌ها مورد نظر است. ارائه یک نگره در باب «گزاره» یا «وضعیت» فعالیت پیچیده‌ای است که به چندین حوزه از فلسفه، نظیر فلسفه زبان، فلسفه ذهن، متافیزیک، و منطق فلسفی مرتبط است. در عین حال، می‌توان نگره‌پردازی را تا جایی ادامه داد که حداقل‌های لازم برای یک نگره گزاره یا یک نگره وضعیّت را برآورده سازد. در باب «گزاره» یا «وضعیت» نگره‌های مختلف موجود است. هدف اصلی ما در این مقاله، نخست، ارائه یک نگره وضعیّت و دوم ارائه یک نگره گزاره به‌منظور ظاهرشدن تفاوت‌های احتمالی میان وضعیّت و گزاره است.

۱. گزاره^۱

در فلسفه تحلیلی نگره‌های متنوعی در باب گزاره وجود دارد که در آن‌ها گزاره به‌عنوان (۱) موضوع باور، بی‌باوری، شک، و به‌طورکلی موضوع حالت‌های قصدی^۲، (۲) موضوع صدق، کذب، ضرورت، امکان، و به‌طورکلی موضوع خاصیت‌های گزاره‌ای، (۳) موضوع فراچنگ آوردن،^۴ حکم کردن، فرض کردن، تصدیق کردن، تکذیب کردن، و به‌طورکلی موضوع عمل‌های گزاره‌ای،^۵ گزاره‌ای، (۴) معنی جمله‌ها، و (۵) موضوع رابطه‌های منطقی گزاره‌ای، مانند ایجاب کردن،^۶ متناقض بودن، و... به‌کار رفته است. البته می‌توان گفت که مهم‌ترین کارکرد گزاره‌ها دو کارکرد اول است.

از یک منظر دیگر، گزاره به آن بخشی از جمله اطلاق می‌شود که در ترجمه از زبان مبدأ به زبان مقصد، همچنان بخشی از آن جمله باقی می‌ماند. معمولاً در زبان طبیعی برای بازنمایی این بخش از جمله، از عبارتهای حاوی «این‌که»^۷ استفاده می‌شود. در مورد گزاره‌ها و موقعیّت هست‌شناختی^۸ آن‌ها چند رویکرد مختلف در ادبیات بحث وجود دارد. از آن جمله:

۱.۱. رویکرد افلاطونی^۹

براساس این رویکرد، گزاره‌ها هویت‌های انتزاعی، ضروری، و مستقل^{۱۰} از ذهن‌اند. زیرا از

1. Proposition
2. Intentional Attitudes
3. Property
4. To Grasp
5. Action
6. Imply
7. "That"
8. Ontological
9. Ante Rem View

گزاره‌ای نظیر «این که دریای خزر وجود دارد» نمی‌توان نتیجه گرفت که شخصی وجود دارد و این گزاره بیان‌کننده محتوای ذهن آن شخص است. پس، از آن‌جا که صدق این گزاره به لحاظ منطقی ممکن است، این گزاره مستقل از ذهن است (McGrath, M.). البته بر این برهان نقدی وارد است، و آن این‌که این استدلال فقط امکان مستقل از ذهن بودن را ثابت می‌کند. در این رویکرد، گزاره‌ها هویت‌هایی انتزاعی‌اند زیرا اگر گزاره‌ای نظیر «این که دریای خزر وجود دارد» در برخی از جهان‌های ممکن (نظیر جهان ممکن w که دریای خزر در آن وجود ندارد) کاذب هم باشد، برای کاذب بودن نخست باید در آن جهان وجود داشته باشد. بنابراین این گزاره در همه جهان‌های ممکن وجود دارد و بنابراین انتزاعی است^۱ (Ibid).

۱.۲. رویکرد مفهوم‌گرایانه^۲

در این رویکرد، گزاره‌ها هویت‌هایی وابسته به ذهن هستند. به این معنا که بدون وجود ذهن نمی‌توانند وجود داشته باشند.

۱.۳. رویکرد ارجاع - مستقیم^۳ یا رویکرد وجود‌گرایانه^۴

براساس این رویکرد، وقتی در گزاره‌ها از اسم خاص استفاده می‌شود اشیای فیزیکی‌ای که مدلول آن اسم خاص هستند جزوی از گزاره خواهند بود و وقتی از وصف خاص استفاده می‌شود، معنای^۵ آن وصف خاص، جزوی از گزاره محسوب می‌گردد. بنابراین در این رویکرد، گزاره‌هایی که در آن‌ها از اسم خاص استفاده می‌شود به لحاظ هست شناختی وابسته به اشیای فیزیکی‌ای هستند که درباره آن اشیا در حال اطلاع‌رسانی‌اند. به این ترتیب، اگر این اشیا از دامنه جهان واقعی بیرون بروند، همه گزاره‌هایی که در مورد این اشیا هستند نیز از دامنه جهان واقعی بیرون خواهند رفت. در این رویکرد، گزاره «این که رضا چاق است» شخص رضا، به عنوان یک شی انضمامی، جزوی از گزاره خواهد بود.

۱. البته طرفداران این استدلال این دوشرطی را به عنوان پیش‌فرض پذیرفته‌اند که شی O انتزاعی است اگر و تنها اگر O در همه جهان‌های ممکن وجود داشته باشد.

2. Conceptualism
3. Directly Referential or In Re Realism
4. Existential View
5. Sense

با پذیرش این رویکرد، ما برای تصمیم در خصوص تشکیل و وجود گزاره‌ها، محدود به پذیرش تنها برخی از نظریه‌های ارجاع خواهیم بود. به‌طور مشخص، اگر ما قایل به نظریه ارجاع مستقیم باشیم، آن‌گاه اگر اسم خاص به‌کاررفته در آن گزاره یک نام تهی باشد، آن‌گاه نمی‌توانیم هیچ باوری درباره آن اسم خاص داشته باشیم. به‌عنوان مثال، در گزاره «این که از نظر ناظر ایستاده بر روی زمین، سیاره ولکان در جهت ساعتگرد، به‌گرد خورشید می‌گردد» از آن‌جا که نام ولکان تهی است، به‌صورت مستقیم ارجاع نمی‌دهد و بنابراین ولکان جزوی از این گزاره نیست و این یعنی این گزاره اساساً تشکیل نشده است و وجود ندارد و این یعنی نمی‌توانیم هیچ باوری درباره «ولکان» داشته باشیم.

۴.۱. رویکرد جهان‌ممکنی

در این رویکرد، یک گزاره مجموعه‌ای از تمامی جهان‌های ممکن است که آن گزاره در آن جهان‌های ممکن صادق است. درحقیقت، یک گزاره تابعی از جهان‌های ممکن به ارزش از لحاظ - صدق^۱ است.

۲. وضعیت^۲

اصطلاح وضعیت، اول بار در قرن نوزدهم در فلسفه‌های اتریشی پدیدار شد. به‌لحاظ تاریخی، اصطلاح وضعیت، که درحوزه هست‌شناسی^۳ بحث و بررسی می‌گردد، نقطه شروعی در بحث پیرامون پدیده حالت قصدی و یافتن محتوای سمانتیکی اظهارها، خصوصاً اظهارهای حاوی حالت‌های قصدی نظیر توجه، باور، و...، داشت. نگره‌های متعدد و متنوعی در خصوص وضعیت‌ها ارائه شده است. برخی وجود وضعیت‌ها را وابسته به اشیای انضمامی معرفی کرده‌اند و معتقدند که اگر هیچ شیء انضمامی یا شیء مشخصی^۴ وجود نداشته باشد، وضعیت وجود نخواهد داشت. و برخی نیز رویکرد غیرووجودگرایانه^۵ به وضعیت‌ها اتخاذ کرده‌اند و معتقدند که وضعیت‌ها مستقل از اشیای انضمامی یا اشیای مشخص، موجودند؛ یعنی حتی اگر هیچ شیء انضمامی یا شیء مشخصی وجود نداشته باشد نیز می‌توان بی‌شمار وضعیت داشت. در برخی، وضعیت‌ها را

1. Truth-Value
2. State Of Affairs
3. Ontology
4. Individual
5. Anti-Existentialist

پلانتینگا مبدع و نماینده اصلی این رویکرد است. (نک: , "On Existentialism," Studies, Plantinga.).

با رخداد^۱ و واقعیت^۲ اینهمان دانستند. در برخی، وضعیت‌ها را انتزاعی دانستند^۳ و برخی نیز آن‌ها را انضمامی پنداشتند و آن‌ها را قطعه‌ها^۴ یا اتم‌هایی از جهان فیزیکی به‌شمار آوردند که از بخش‌هایی^۵ تشکیل شده‌اند که خاصیت‌ها را مصداق می‌بخشند^۶ یا جانشین رابطه‌ها می‌گردند.

در ادبیات بحث، سه رویکرد اساسی زبانی، حالت‌های قصدی، و رویکرد صدق‌ساز^۷ به طبیعت وضعیت‌ها وجود دارد. در رویکرد زبانی، که بر روی «عبارت‌های اسمی مصدری»^۸ متمرکز می‌شود، وضعیت‌ها به هویت‌هایی اطلاق می‌شوند که از طریق «عبارت‌های اسمی مصدری» نظیر «سفید بودن برف» مورد ارجاع قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، «عبارت‌های اسمی مصدری» معادل وضعیت‌ها در زبان طبیعی‌اند. کارل استامپف^۹، رودریک چیزم^{۱۰} و ... از قائلان این رویکرد به حساب می‌آیند.

در رویکرد حالت‌های قصدی، که بر روی «محتوای ذهنی» متمرکز است، وضعیت‌ها به هویت‌هایی اطلاق می‌شوند که می‌توانند به عنوان محملی برای بیان حالت‌ها و محتوای حالت‌های قصدی به‌کار روند. آلکسیوس ماینونگ^{۱۱}، آدولف رینچ، رینهارت گروسمان^{۱۲}، آلوین پلانینگا^{۱۳} و ... از قایلان این رویکرد به حساب می‌آیند.

قایلان رویکرد صدق‌ساز برآن‌اند که برای احراز صدق جمله‌ها وجود برخی هویت‌ها (نظیر وضعیت و گزاره) مورد نیاز است. این رویکرد بر روی هست‌شناسی «صدق» متمرکز است و سعی دارد مفهوم «صدق» را براساس مفهوم «مطابقت» توضیح دهد.

1. Event

2. Fact

۳. نظیر ادموند هوسرل (Edmund Husserl)، آلکسیوس ماینونگ (Alexius Meinong, 1853-1920)، و آدولف رینچ (Adolf Reinach).

4. Slices

5. Particulars

6. Exemplify

7. Truth-maker

یک صدق‌ساز هویتی است که در پرتو آن، محمل صدق (Truth Bearer) صدق را حمل می‌کند و موجب صدق گزاره می‌گردد.

8. Nominalized Gerundives

این عبارت، معادل عبارت «گروه اسمی‌دار» است که از طریق اضافه کردن ing به شکل ساده فعل حاصل می‌شود.

9. Carl Stumpf (1848-1936)

10. Roderick Chisholm (1916-1999)

11. Alexius Meinong (1853-1920)

12. Reinhardt Grossman

13. Alvin Plantinga (1974-)

برنارد بولزانو،^۱ آنتوان مارتی، ادموند هوسرل، فرانس برنتانو،^۲ و ... از قایلان این رویکرد رویکرد به حساب می‌آیند (Morscher, E., 80-82).

عبارت‌های اسمی مصدری در ارجاع به وضعیّت‌ها بیشترین کاربرد را دارند. اما در برخی از نگره‌های وضعیّت، به خصوص نگره‌هایی که وضعیّت‌ها و گزاره‌ها را اینهمان می‌انگارند، عبارت‌های حاوی «این‌که» نیز به وضعیّت اشاره می‌کنند. ما در این مقاله عبارت‌های حاوی «این‌که» را صرفاً برای ارجاع به گزاره‌ها به کار می‌بریم.

به لحاظ روش‌شناختی، برای بررسی هر نگره، نخست باید انتظار خود را از آن نگره مشخص کنیم. در بحث کنونی نیز، نخست باید انتظار خود را از یک نگره «گزاره» و یک نگره «وضعیّت» مشخص نماییم؛ سپس با این محک، به شناسایی زوایای آن نگره بپردازیم و خلل و نقصان احتمالی آن را آشکار سازیم. بنابراین، نخست باید مشخص کنیم که چه انتظاری از یک نگره وضعیّت (گزاره)^۳ داریم.

۳. حداقل‌های لازم برای یک نگره وضعیّت (گزاره)

به باور نویسندگان مقاله، یک نگره قابل قبول وضعیّت (گزاره) باید بتواند حداقل‌های لازم را تأمین کند.^۴ برای برآوردن این حداقل‌ها، یک نگره وضعیّت (گزاره) باید بتواند:

(۱) قرائت مناسبی از حالت‌های قصدی و سمانتیک اظهارهای حاوی این حالتها ارائه کند. از آن‌جا که وضعیّت‌ها (گزاره‌ها) موضوع حالت‌های قصدی هستند، این نگره باید بتواند نشان دهد که وضعیّت‌ها (گزاره‌ها) چگونه حالت‌های قصدی را بازنمایی می‌کنند.

(۲) نسبت میان وضعیّت‌ها و گزاره‌ها را توضیح دهد و به این سؤال پاسخ دهد که چرا وضعیّت‌ها با گزاره‌ها اینهمان یا ناینهمان‌اند. یک وظیفه مهم این نگره این است که نسبت منطقی میان وضعیّت‌ها و گزاره‌ها تعیین کند.

(۳) نسبت میان «وضعیّت» («گزاره») را با «برقراری» («صدق») و «واقعیت» مشخص کند و به سؤال‌هایی نظیر این‌که آیا وضعیّت‌ها (گزاره‌ها) با واقعیت‌ها اینهمان‌اند یا ناینهمان، پاسخ گوید. این نگره باید معیار «برقراری» («صدق») یک وضعیّت (گزاره) را تبیین کند و اگر وضعیّت

1. Bernard Bolzano (1781-1848)

2. Franz Brentano (1838-1917)

۳. در این مقاله، هر جا که موضوع مورد بحث در مورد وضعیّت و گزاره به یک اندازه درست باشد، بسته به این‌که مخاطب اصلی موضوع مورد بحث وضعیّت باشد یا گزاره، از اشکال وضعیّت (گزاره) یا گزاره (وضعیّت) استفاده می‌کنیم. این روش ما را قادر می‌سازد تا با سطرهایی کمتر محتوایی بیش‌تر را ارائه کنیم.

۴. برخی از این حداقل‌ها (نظیر ۵) توسط نویسندگان پیشنهاد شده است.

ها (گزاره‌ها) را با واقعیت‌های صدق‌ساز اینهمان نمی‌داند، نقش این واقعیت‌ها در اسناد محمول «برقراری» («صدق») به وضعیت‌ها (گزاره‌ها) را تبیین کند.

(۴) به این سؤال پاسخ دهد که آیا یک وضعیت (گزاره) یک هویت انتزاعی است یا انضمامی؟ آیا یک وضعیت (گزاره) شامل اجزای انضمامی هست یا خیر؟ به عنوان مثال، آیا وضعیتی (گزاره‌ای) نظیر «قطور بودن کتاب شفای بوعلی سینا» («این که کتاب شفای بوعلی سینا قطور است») شامل شخص «بوعلی سینا»، به عنوان یک جزء انضمامی است یا خیر؟ انتزاعی یا انضمامی بودن یک وضعیت (گزاره)، اثر مهمی بر نحوه تبیین اسناد محمول «برقراری» («صدق») به وضعیت‌ها (گزاره‌ها) دارد. با اتخاذ این موضع متافیزیکی، روشن‌تر می‌شود که ما با چه نوع هویت هست‌شناختی مواجه‌ایم.

(۵) تبیین مناسبی از وضعیت‌های (گزاره‌های) منفی نظیر «قرمز نبودن برف» («این که برف قرمز نیست») و وضعیت‌های (گزاره‌های) جهت‌مند نظیر «قرمز نبودن برف» ممکن است، («این که برف قرمز نیست» ممکن است») ارائه کند. با توجه به این که یک واقعیت منفی یا جهت‌مند وجود ندارد، این نگره باید تبیین کند که وضعیت‌های (گزاره‌های) منفی یا جهت‌مند به چه چیزی اشاره می‌کنند.

(۶) آیا یک وضعیت (گزاره)، برای وجود خود وابسته به فعالیت یا حالت یک ذهن خاص است یا این که مستقل از هر فعالیت ذهنی‌ای وجود دارد؟ با پرداختن به این سؤال، این نگره باید تبیین کند که نوع وجود یک وضعیت (گزاره) چگونه است. آیا توسط ذهن انسانی برساخته می‌شود یا این که تنها فراچنگ انسان می‌آید؟

۴. بررسی «نگره گزاره» جان پالک

از نظر پالک گزاره، راه ساده‌ای برای توصیف محتوای تفکرات ما است (Pollock, J., *Language and Thought*, 10). وقتی می‌گوییم که گزاره‌ای از نوع خاص وجود دارد مثل این است که بگوییم شخص خاصی قادر است باوری از نوعی خاص داشته باشد (Ibid, 11).

برای این که مشخص کنیم که مدلول «گزاره» از نظر پالک کدام است لازم است که دو نکته را معین کنیم: نخست، دو گونه شیء ریزبافت^۱ و درشت‌بافت^۲ را تعریف می‌کنیم.

1. Fine-Grained Object
2. Coarse-Grained Object

شیء ریزبافت شیء ای است جزئی تر، با اجزاء جزئیات، و پیچیدگی های بیشتر. در مقابل، شیء درشت بافت شیء ای است کلی تر، با اجزاء، و پیچیدگی های کم تر. اگر در شیء ای تمام وجوه و خصلت های خاص و منحصر به فرد را در نظر بگیریم، مانند نحوه بازنمایی، زمان بازنمایی، و... چنین شیء ای ریزبافت است به آن معنا که چیزی از آن را به وسیله انتزاع حذف نکرده ایم. به عنوان مثال، اگر من چهره یک فرد را با چند خط اصلی ترسیم کنم، از آن جا که اجزای کمتری را در ترسیم خود لحاظ کرده ام، محصول کار درشت بافت تر است نسبت به حالتی که آن چهره را با تمام اجزاء ترسیم کنم. در حقیقت، هر چه جزئیات ترسیم بیشتر باشند، محصول کار ریزبافت تر است. اسامی خاص نسبت به وصف های خاص درشت بافت ترند، زیرا از هر اسم خاص وصف های خاص زیادی قابل انتزاع است که این وصف ها به وسیله انتزاع از آن اسم خاص حذف شده اند.

دوم، چیزی که موضوع یک حالت ذهنی قرار می گیرد. سؤال این است که موضوع یک حالت قصدی نظیر «باور» چیست. سؤال را با یک مثال پاسخ می دهیم. جمله «برخی باور دارند به این که اخلاق نسبی نیست.» را در نظر می گیریم. در این جمله، عبارت «این که اخلاق نسبی نیست»، موضوع باور است. به طور کلی، موضوع یک حالت ذهنی امری است که آن حالت ذهنی به آن امر تعلق می گیرد.

پالک آن موضوع حالت های قصدی که به لحاظ ریزبافت بودگی^۱، حداکثری است را «گزاره» می نامد (Pollock, *Language and Thought*). به عنوان مثال، حالت قصدی «باور» را در نظر می گیریم. عبارت های مختلفی می توانند به عنوان موضوع «باور» به کار روند. «گزاره» ریزبافت ترین موضوع از بین این موضوع های مختلف است. به همین دلیل، از نظر پالک، گزاره هایی که مستقیماً به یک شیء خاص ارجاع می شوند، از آن جا که جزئیات کمی از آن شیء را بازنمایی می کنند، درشت بافت هستند و در حقیقت گزاره به حساب نمی آیند. پالک معتقد است که هر موضوع درشت بافت را می توان برحسب یک موضوع ریزبافت توصیف کرد و در ازای هر حالت قصدی، یک موضوع ریزبافت حداکثری نیز وجود دارد. بنابراین، حتی اگر آن حالت قصدی از طریق یک موضوع ریزبافت بیان شده باشد می توان آن موضوع را، با اضافه کردن جزئیات بیشتر، به صورت ریزبافت حداکثری توصیف کرد (Ibid). به عنوان مثال، جمله «برخی آرزو دارند که هسپروس فسفروس نباشد.» را در نظر می آوریم. موضوع حالت قصدی «آرزو داشتن»، یعنی عبارت «این که هسپروس فسفروس نباشد»، از آن جا که مستقیماً به دو شیء خاص ارجاع می

1. Fine-Grainedity

شوند، یک موضوع درشت‌بافت است. با افزودن جزئیات بیشتری به این موضوع، نظیر تبدیل «هسپروس» به «سیاره شامگاهی» و «فسفروس» به «سیاره صبحگاهی»، می‌توان آن را ریزبافت‌تر کرد. اگر به جایی برسیم که نتوان موضوع را ریزبافت‌تر کرد، حاصل کار یک گزاره است.

حال اگر گزاره را موضوع حالت‌های قصدی بدانیم، آن‌گاه به مشکلی برمی‌خوریم. این مشکل را با یک مثال توضیح می‌دهیم. فرض کنید که شخص A، در سال ۱۳۶۹ باور دارد که «ساؤل کریپکی نافذترین فیلسوف تحلیلی است». وی همچنین در سال ۱۳۸۹ باور دارد که «ساؤل کریپکی نافذترین فیلسوف تحلیلی است». براساس تعریف ما از گزاره، شخص A، در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۸۹ به گزاره یکسانی باور دارد. اما کاملاً روشن است که یکی از این دو باور می‌تواند کاذب و دیگری صادق باشد. بنابراین، این دو گزاره یکسان نیستند. حال اگر عنصر زمان را نیز وارد گزاره کنیم، این دو گزاره از لحاظ ریزبافت‌بودگی و درشت‌بافت‌بودگی^۱ با یکدیگر فرق خواهند داشت (Ibid, 9-10). این مثال نشان می‌دهد که نوعی نمایه‌ای‌بودگی^۲ در گزاره‌ها وجود دارد. از طرف دیگر، پالک معتقد است که گزاره‌ها به ما کمک می‌کنند تا محتوای مشترک باورهای افراد را بیان کنیم. آن‌ها شامل مسیرهای منحصر به فردی هستند که در آن مسیرها، افراد درک می‌کنند که باورهای آنان درباره چه چیزی است. البته، اگر در مورد یک شیء خاص مسیرهای مختلف فکری را برویم، به گزاره‌های مختلفی می‌رسیم، هرچند که ظاهراً به گزاره واحدی رسیده باشیم. به عنوان مثال، گزاره «این که برف سفید است.» دو شخص رشید بامبو^۳ و کریستین نزیبت^۴ و دو عبارت «رشید بامبو باور دارد به «این که برف سفیدست.» و «کریستین نزیبت باور دارد به «این که برف سفید است.» را در نظر می‌گیریم. صورت ظاهر باور این دو نفر یکسان است اما یکی از یک مسیر (نظیر شنیدن درباره سفید بودن برف، دیدن در تلویزیون، و ۰۰۰) این گزاره را درک می‌کند و دیگری از مسیری دیگر (نظیر ارتباط مستقیم و بی‌واسطه). بنابراین، رشید بامبو و کریستین نزیبت به گزاره‌های یکسانی باور ندارند.

1. Coarse-Grainedity
2. Indexicality
3. Rashid Bombo

طبق فرض، رشید بامبو یک کودک ۷ ساله سودانی است و هرگز برف را از نزدیک ندیده است.

4. Christine Nesbitt

قهرمان کانادایی اسکی زنان که مدال طلای المپیک زمستانی ونکوور کانادا را در رشته سرعت کسب کرد.

برای حلّ این مشکل‌ها (نمایه‌ای بودگی، مسیرهای مختلف فکری برای حصول گزاره، ...)، پالک یک معیار اینهمانی برای گزاره‌ها معرفی می‌کند. بر اساس این معیار، دو گزاره اینهمان‌اند اگر و تنها اگر نخست از لحاظ پدیده‌شناختی^۱ قابل تمایز از یکدیگر نباشند و دوم تمام پارامترهای نمایه‌ای آن‌ها یکسان باشند و سوم از مسیر فکری یکسانی فراهم آمده باشند (Ibid, 11).

۵. بررسی نگرهٔ وضعیّت جان پالک

جان پالک^۲ توانسته است نگرهٔ جامعی در باب وضعیّت‌ها، گزاره‌ها، جهان‌های ممکن، و جهت‌مندی^۳ فراهم آورد. وی وضعیّت‌ها را به وسیلهٔ عبارت‌های اسمی مصدری - که به صورت اسم به کار می‌روند - مشخص می‌کند. از نظر وی، یک وضعیّت وضع واقع بودن چیزی است. این مفهوم تعدادی از اشیاء، از انواع مختلف را که ما آن‌ها را متمایز از یکدیگر می‌شناسیم تحت خود گرد می‌آورد. برخی از این مفهومی‌ها عبارت‌اند از: رخداد (قهرمان شدن هادی ساعی در المپیک ۲۰۰۸ پکن)، موقعیّت^۴ (آماده شدن هادی ساعی برای شرکت در المپیک ۲۰۰۸ پکن)، سبب شدن (ایجاد کردن نشاط در فضای تکناندوی ایران)، اوضاع و احوال،^۵ حادثه،^۶ اتفاق،^۷ واقعه،^۸ دست‌آورد،^۹ و... اگر P یک جملهٔ گزارشی^{۱۰} باشد، می‌توان از P یک عبارت اسمی مصدری به نام P' ساخت که معتقد بودن به P' مانند معتقد بودن به P است. یک وضعیّت چیزی است که می‌توان با P' به آن ارجاع داد. حال، عبارت «P» با عبارت «P' برقرار است»^{۱۱} هم معناست (Pollock, "Language, Logic and...", 309-310). به عنوان مثال، اگر P، جملهٔ «در مواجههٔ سیاوش و سودابه، سیاوش بی‌گناه بود.» باشد، عبارت P' معادل «بی‌گناه بودن سیاوش، در مواجههٔ سیاوش و سودابه» است و به یک وضعیّت ارجاع می‌دهد و عبارت «در مواجههٔ سیاوش و سودابه، سیاوش بی‌گناه بود.» با عبارت «بی‌گناه بودن سیاوش، در مواجههٔ سیاوش و سودابه برقرار است» هم معناست.

1. Phenomenological
2. John Pollock (1940-2009)
3. Modality
4. Situation
5. Circumstance
6. Accident
7. Happening
8. Incident
9. Consequence
10. Indicative
11. Obtain

پالک معتقد است که وضعیت‌ها دارای ساختار جبری^۱ هستند. به همین دلیل، با فرض دو وضعیت S و S' ، می‌توانیم $S = S'$ را به صورت « S چیزی نظیر S' است» یا «برقرار شدن برای S ، چیزی نظیر برقرار شدن برای S' است» بخوانیم. همچنین ساختار جبری یک وضعیت شامل یک نسبت ساختاری است که میان وضعیت‌های خاصی برقرار است. به عنوان مثال، «تکواندوکار بودن هادی ساعی»، بخشی از وضعیت «ورزشکار بودن هادی ساعی» است (Ibid, 312).

پالک معتقد است که وضعیت‌ها می‌توانند بدون این‌که برقرار شوند وجود داشته باشند. به عنوان مثال، وضعیت «زنده نبودن شخص هادی ساعی»، حتی زمانی که هادی ساعی زنده است نیز وجود دارد (Pollock, *The Foundation of...*, 52). البته، به باور ما، وقتی پالک از وجود داشتن وضعیت‌ها صحبت می‌کند، آن نحوه از وجود مدنظر وی است که وقتی یک ریاضیدان از وجود داشتن یک عدد بین اعداد ۱۵ و ۲۰ سخن می‌راند مدنظر دارد. در واقع، وی نسبت به شأن^۲ هست‌شناسی وضعیت‌ها بی‌طرف و خنثا است و اظهارنظری نمی‌کند بلکه با فرض در دسترس بودن چند وضعیت، در خصوص رابطه‌های متقابل میان وضعیت‌ها سخن می‌راند (Pollock, "Language, Logic and..."). این معنا از وجود داشتن در خصوص وجود داشتن وضعیت‌های منفی، عطفی، و شرطی نیز برقرار است. وی جهان ممکن را یک وضعیت ممکن حداکثری می‌داند. پالک تعریف نفی، فصل، و عطف را برای وضعیت‌ها بسط می‌دهد و اظهار می‌کند که حساب جمله‌ای، تحت عمل‌گرهای نفی، فصل، و عطف برای وضعیت‌ها برقرار است (Pollock, *The Foundation of...*, 53-54). وی شرط اینهمانی دو وضعیت را این‌گونه بیان می‌کند:

با فرض دو وضعیت S_1 و S_2 ، $S_1 = S_2$ اگر و تنها اگر S_1 و S_2 ، ضرورتاً به‌گونه‌ای باشند که S_1 برقرار می‌شود اگر و تنها اگر S_2 برقرار گردد (Ibid).

۶. بازسازی نگره «گزاره» و نگره «وضعیت» بر اساس آرای جان پالک

در این بخش از مقاله برآن‌ایم تا با استفاده از نظرهای جان پالک و اجزای معرفی‌شده توسط وی، نگره جامعی ارائه کنیم که بتواند بدون هرگونه ابهام، حداقل‌های مورد نیاز یک نگره وضعیت (گزاره) را برآورده سازد.

۶.۱. طبیعت گزاره‌ها و وضعیت‌ها

1. Algebraic
2. State

بر اساس نگره جان پالک، گزاره‌ها (وضعیت‌ها) از طریق ساختار و اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها از یکدیگر متمایزند. آن‌ها به لحاظ ساختار از وضعیت‌ها متمایز و اجزایشان قابل دسته‌بندی به سه جزو «عمل‌گرهای منطقی»،^۱ «مفهوم‌ها»،^۲ و «دلالت‌گرها»^۳ هستند. قبل در ادامه بحث، لازم است به نکته مهمی اشاره کنیم و آن پاسخ به این سؤال است که چگونه این سه جزء زبانی، اجزای یک هویت غیرزبانی را تشکیل می‌دهند. آنچه اجزای یک گزاره (وضعیت) را تشکیل می‌دهد، هویت زبانی «عمل‌گر منطقی»، «مفهوم»، و «دلالت‌گر» نیست بلکه معنای^۴ آن‌هاست.^۵ واضح است که حوزه بحث «عمل‌گر منطقی» در زبان جمله‌هاست و اساساً عمل‌گر منطقی بر روی جمله‌های درون زبان عمل می‌کند (نظیر عمل‌گرهای نفی، تسویر، جهت‌مندی، صدق، و کذب) یا آن‌ها را به هم مرتبط می‌سازد (نظیر عمل‌گرهای رابط). همین حکایت در مورد مفهوم و دلالت‌گر نیز برقرار است. مفهوم و دلالت‌گر در درون جمله ظاهر می‌شوند و آنچه به‌عنوان جزئی از اجزای گزاره (وضعیت) به حساب می‌آید معنای مفهوم و معنای دلالت‌گر است.

۶. ۱. ۱. عمل‌گرهای منطقی

اولین جزء از اجزای گزاره معنای عمل‌گرهای منطقی هستند. عمل‌گرهای منطقی هویت‌هایی انتزاعی‌اند و رابطه‌هایی را که بین گزاره‌ها برقرارند یا خاصیت‌هایی را که توسط گزاره‌ها نمونه‌سازی^۶ شده‌اند را بازنمایی می‌کنند.^۷ این عمل‌گرها شامل عمل‌گرهای رابط (و، یا، اگر، و تنها اگر)، عمل‌گر نفی، عمل‌گر تسویر (سور وجودی، سور کلی)، عمل‌گرهای جهت‌مندی (ضرورت، امکان)، عمل‌گر صدق، و عمل‌گر کذب هستند. عمل‌گرها توسط عمل‌گرهای رابط و عمل‌گرهای خاصیت بازنمایی می‌شوند. عمل‌گرهای رابط یا عمل‌گرهای خاصیت، رابطه یا خاصیتی هستند که وضعیت‌ها (گزاره‌ها) را به یکدیگر متصل یا آن‌ها را اصلاح می‌کنند.

1. Logical Operator
2. Concept
3. Designator
4. Sense

۵. از دکتر علیرضا دستافشان برای تذکار این نکته سپاس فراوان داریم.

6. Instantiate
7. Represent

در فرآیند بازنمایی (Representation)، وقتی می‌گوییم که «مفهوم C بازنمایاند (Representative) است» منظور این است که مفهوم یا خاصیت دیگری مفهوم C را مصداق می‌بخشد.

به عنوان مثال، دو گزاره P_1 و P_2 می‌توانند از طریق معنای عمل‌گر شرط - که یک عمل‌گر رابط است - به یکدیگر مرتبط گردند و گزاره شرطی «این که اگر P_1 آن‌گاه P_2 » را حاصل کنند. در این‌جا عمل‌گر شرط بیان‌کننده رابطه‌ای است که اگر گزاره شرطی «این که اگر P_1 آن‌گاه P_2 » صادق باشد، آن رابطه میان P_1 و P_2 برقرار است. در حقیقت، این رابطه شرطی از طریق معنای عمل‌گر شرط و به‌عنوان جزئی از گزاره شرطی بازنمایی شده است.

سورها و عمل‌گرهای جهت‌مند، عمل‌گرهای خاصیت و عمل‌گرهای متصل‌کننده عمل‌گرهای رابط هستند.

۶.۱.۲. مفهوم

از نظر پالک، مفهوم‌ها چیزهایی هستند که در مورد اشیا مورد باور یا عدم باور قرار می‌گیرند. اشیا مشمول^۱ مفهوم‌ها می‌شوند یا این‌که اشیا مفهوم‌ها را مصداق می‌بخشند (Ibid, 10).

گستره مصداق‌های^۲ یک مفهوم شامل مجموعه همه اشیا است که آن مفهوم را مصداق می‌بخشند؛ خواه مصداق واقعی، خواه مصداق قصدی. به‌عنوان مثال، اگر میز کار من چوبی‌رنگ باشد اما من باور داشته باشم به/این‌که میز کار من سبزرنگ است، در این صورت، میز کار من مصداق واقعی مفهوم «... چوبی‌رنگ است» و مصداق قصدی مفهوم «... سبزرنگ است» است.

از آن‌جا که مفهوم یک هویت زبانی است، معنای مفهوم به‌عنوان جزئی از اجزای یک گزاره تلقی می‌شود.

۶.۱.۳. دلالت‌گرها

همان‌طور که پالک معتقد است، طریقه‌ای که ما درباره یک شیء تفکر می‌کنیم، برای دلالت به آن شیء به‌کار می‌رود. این طریقه‌های متفاوتی که ما از اشیا درک می‌کنیم همان دلالت‌گرهای ما را تشکیل می‌دهند (Pollock, *Language and Thought*, 19). همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، دلالت‌گرها عنصرهای زبانی‌اند و آن‌چه به‌عنوان جزئی از گزاره به حساب می‌آید معنای دلالت‌گرها است.

1. Fall Under
2. Extension

۶. ۱. ۳. ۱. انواع دلالت‌گرها

۱- آشناترین نوع دلالت‌گرها توصیفات خاص^۱ اند. یک وصف خاص ترکیب مرتبی از مفهوم‌هاست که به یک شخص خاص ارجاع می‌دهد. مثال: «این که خواهر شوهر معصومه زن فداکاری است». معنای یک وصف خاص می‌تواند به‌عنوان جزئی از یک گزاره (وضعیت) وارد گزاره گردد.

۲- نوع دوم دلالت‌گرها دلالت‌گرهای شخصی^۲ هستند. معنای این نوع دلالت‌گرها در گزاره‌هایی (وضعیت‌هایی) وارد می‌شوند که هر شخص در مورد خودش به آن گزاره‌ها (وضعیت‌ها) باور دارد. مثال: «این که من انسان موفقی هستم».

۳- دلالت‌گرهای شی‌ای^۳ نوع دیگر از دلالت‌گرها و متداولترین نوع آن‌ها هستند که با استفاده از طرق غیروصفی به شی‌ای ارجاع می‌دهند. زمانی که ما بخواهیم باوری را در مورد چیزی یا شخصی که با آن کاملاً آشنا هستیم، از طریق یک گزاره (وضعیت) بیان کنیم، معنای این نوع دلالت‌گرها در گزاره رخ می‌نمایند (Ibid, 63-64). مثال: «استاندارد نبودن آن توپ پینگ‌پنگ».

۴- به باور ما، نوع دیگری از دلالت‌گرها نیز وجود دارند که می‌توان آن را دلالت‌گرهای زمانی نامید. معمولاً هنگامی که درخصوص زمان (نظیر زمان حال) به‌صورت غیروصفی فکر می‌کنیم، از معنای این نوع دلالت‌گرها استفاده می‌کنیم. مثال: «اکنون هنگام مقاومت و استقامت است».

معنای این دلالت‌گرها، به‌عنوان جزئی از اجزای گزاره به‌کار می‌رود. آن‌ها بازنمایاننده‌های انتزاعی از اشیا هستند و به‌عنوان تابعی برای ارجاع به اشیا (واقعی و ممکن غیرواقعی) به‌کار می‌روند. آن‌ها قابلیت بازنمایی افراد ممکن غیرواقعی را بلافاصله پس از واقعی شدن آن‌ها دارند. به‌عنوان مثال، اسب پگاسوس در گزاره «این که پگاسوس یک اسب بالدارست» وجود واقعی ندارد، اما به محض واقعی شدن این اسب، این دلالت‌گر وظیفه ارجاع خود را انجام می‌دهد. در چنین مواردی از اصطلاح‌های مفرد تهی^۴، دلالت‌گرها به‌طور واقعی به یک شخص خاص ارجاع نمی‌دهند. به این ترتیب حتی اگر دلالت‌گرها نتوانند به هیچ شی‌ای واقعی ارجاع دهند، موقعیت هست‌شناختی آن تغییری نمی‌کند.

1. Definite Description
2. Personal Designator
3. De re Designator
4. Empty Singular Terms

از نظر پالک، دلالت‌گرها به خوبی طبیعت ارجاعی نام‌های خاص و اصطلاح‌های مفرد را تبیین می‌کنند. بنابراین، برای این‌که بتوانیم به یک شیء انضمامی ارجاع دهیم، لازم نیست که اشیای انضمامی را به عنوان اجزای تشکیل‌دهنده یک گزاره تلقی کنیم، زیرا دلالت‌گرهای آن اشیای انضمامی، این وظیفه ارجاع را به خوبی انجام می‌دهند. از طرف دیگر، می‌توانیم با استفاده از دلالت‌گرها از مشکل بی‌معنا بودن اصطلاح‌های مفرد تهی اجتناب کنیم. به این ترتیب، با سه جزء متمایز «عمل‌گرهای منطقی»، «مفهوم‌ها»، و «دالت‌گرها» آشنا شدیم که معنای این سه جزء می‌تواند به عنوان جزئی از یک گزاره، وارد گزاره شود. از این پس، این سه جزء را با سرنام^۱ «عمد» نشان‌رو می‌کنیم.

۲.۶. گزاره‌ها، وضعیت‌ها، و شکل منطقی آن‌ها

اکنون با لحاظ «عمد»، می‌توانیم گزاره را تعریف کنیم. گزاره‌ها، اشکال منطقی^۲ از «عمد» هستند. یعنی گزاره به عنوان یک شکل منطقی، یک کل مرتب از «عمد» هاست. این اشکال منطقی دارای خصوصیات هستند. نخست، با جمع جبری اجزای آن معادل نیستند و به همین معنا غیر از - جز به - کل^۳ هستند. به همین دلیل، در حین تحلیل یک شکل یا اشکال منطقی صرفاً به اجزای آن شکل منطقی نمی‌رسیم بلکه به ساختار غیر از - جز - به - کل از «عمد» می‌رسیم. دوم، این اشکال منطقی با سه‌تایی مرتب متفاوت‌اند، زیرا برای تبیین هر سه‌تایی مرتب نیازمند رابطه سه‌تایی هستیم و اگر بخواهیم این رابطه سه‌تایی را وارد اجزای مجموعه کنیم، دچار یک تسلسل بی‌پایان می‌شویم.^۴ اما با فرض اشکال منطقی، از چنین تسلسلی پرهیز می‌کنیم.

وضعیت‌ها، مانند گزاره‌ها، اشکال منطقی از «عمد» هستند، اما به باور نویسندگان مقاله، شکل منطقی وضعیت‌ها با شکل منطقی گزاره‌ها اینهمان نیست. یک شکل منطقی می‌تواند از یک شکل موضوع-محمولی تشکیل شود و یا با استفاده از سور عمومی (یا وجودی)، عمل‌گر شرط، دوشروطی، و یا سایر عمل‌گرها شکل گیرد. برای اشکال منطقی می‌توان دو مرتبه متمایز قایل شد.

1. Acronym

2. Logical Forms

در این جا، منظور از شکل منطقی آن حالت خاصی است که این اجزای «عمد» در کنار یکدیگر نشسته‌اند.

3. Non-Mereological

۴. زیرا برای مرتب کردن ۴ تایی حاصل (۳ تایی قبلی و رابطه تایی جدید) احتیاج به یک رابطه تایی داریم و بنابراین به

یک ۵ تایی جدید (۴ تایی قبلی و رابطه تایی جدید) می‌رسیم و این تسلسل همچنان ادامه خواهد داشت.

اشکال منطقی مرتبه اول حالتی را مشخص می کنند که در آن، وضعیت‌ها (گزاره‌ها) به وسیله عمل‌گرهای رابط به یکدیگر مرتبط می شوند و یا به وسیله عمل‌گرهای خاصیت اصلاح^۱ می گردند. البته استثنایی هم وجود دارد و آن شکل منطقی شیء-مفهوم است که با وجود مرتبه اول بودن، فاقد هرگونه عمل‌گر رابط یا عمل‌گر خاصیت است. به عنوان مثالی از شکل منطقی شیء-مفهوم، وضعیت (گزاره) «بارانی بودن هوا» («این که هوا بارانی است»).

شکل منطقی مرتبه اول یک وضعیت نظیر $S_1 \oplus S_2$ (یک گزاره نظیر $P_1 \oplus P_2$) حالتی است که در آن عمل‌گرهای موجود در آن وضعیت (گزاره)، رابطه‌های میان وضعیت‌های جزء، نظیر S_1 و S_2 (گزاره‌های جزء، نظیر P_1 و P_2) را نشان‌روی می کنند.^۲ طبق تعریف، یک وضعیت S (گزاره P) اتمی است اگر و تنها اگر شامل هیچ عمل‌گری نباشد و شکل منطقی آن شیء-مفهوم باشد و یا اگر عمل‌گری در S (P) وجود داشته باشد، آن عمل‌گر رابطه‌های میان وضعیت‌های (گزاره‌های) جزء را نشان‌روی نکند. همچنین، می توان از جمله‌هایی با عمل‌گرهای مختلف اقدام به ساخت عبارت‌های اسمی مصدری با شکل منطقی مرتبه اول کرد. به عنوان مثال، این جمله شرطی را در نظر بگیرید: «اگر عدد ۴ برابر حاصل جمع دو عدد ۱ و ۳ است، آن‌گاه عدد ۴ مقدم بر عدد ۵ است». این جمله را می توان به شکل زیر بازسازی کرد: «برابر حاصل جمع دو عدد ۱ و ۳ بودن عدد ۴ آن‌گاه مقدم بر عدد ۵ بودن عدد ۴». این شکل بازسازی شده یک وضعیت با شکل منطقی مرتبه اول با عمل‌گر شرطی است.

اشکال منطقی مرتبه دوم گزاره‌ها یا وضعیت‌هایی هستند که از طریق آمیزش خاصی از «عمد»ها فراهم می آیند.

می توان از طریق وضعیت‌های (گزاره‌های) مرتبه اول، وضعیت‌های (گزاره‌های) مرتبه دوم ساخت و از طریق وضعیت‌های (گزاره‌های) مرتبه دوم نیز وضعیت‌های (گزاره‌های) مرتبه سوم، و این کار را برای ساختن وضعیت‌های (گزاره‌های) مرتبه بالاتر ادامه داد. به عنوان مثال، اگر S (P) وضعیت (گزاره) مرتبه اول باشد، «برقرار شدن وضعیت S » («این که گزاره P صادق است.») یک وضعیت (گزاره) مرتبه دوم، و «برقرار شدن «برقرار شدن

۱. به عنوان مثال، وضعیت «قرمز نبودن برف»، در وضعیت «به ضرورت قرمز نبودن برف»، به وسیله عمل‌گر خاصیت «به ضرورت» اصلاح شده است.

۲. البته اگر این عمل‌گرها رابطه‌های میان وضعیت‌های (گزاره‌های) جزء را نشان‌روی نکنند، آن شکل منطقی مرتبه اول اتمی است.

وضعیت S» («این که گزاره P صادق است.» صادق است.») یک وضعیت (گزاره) مرتبه سوم است.

یک وضعیت (گزاره) می‌تواند از یک گزاره (وضعیت) به‌عنوان جزئی از خود بهره‌بردارد مانند وضعیت (گزاره) «برقرار بودن گزاره P» («این که وضعیت S برقرار است.»). وضعیت‌ها، مانند گزاره‌ها، اشکال منطقی مرتبه اول یا مرتبه دوم از «عمده‌ها» هستند و تنها تفاوت میان آن‌ها در شکل منطقی آن‌هاست.

۳.۶. موقعیت هست‌شناختی گزاره‌ها و وضعیت‌ها

همان‌گونه که در بخش ۵ گفته شد، پالک نسبت به شأن هست‌شناسی وضعیت‌ها بی‌طرف و خنثا است و اظهارنظری نمی‌کند و در این مورد قدری مبهم است. اما به باور ما دلایلی وجود دارد که ما را در ترجیح رویکرد افلاطونی بر دیگر رویکردها ترغیب می‌کند. جرج بیلر در تحقیقات خود نشان داده است که هیچ‌کدام از رویکردهای مفهوم‌گرایانه و رویکرد ارجاع مستقیم قادر نیست قرئت مناسبی از عبارت‌های حاوی «این که» که حاوی محمول‌های خاصی نظیر «ممکن است»، «محتمل است»، «صادق است» و «شناخته شده است» ارائه کنند (Bealer, G., 5-32). از طرف دیگر، ما می‌توانیم گزاره‌هایی (وضعیت‌هایی) را در نظر بگیریم که غیرفراساختنی‌اند^۱ اما ما آن‌ها را به‌عنوان گزاره‌های (وضعیت‌های) صادق می‌شناسیم. به‌عنوان مثال، گزاره‌ای (وضعیتی) را در نظر بگیرید که در مورد عدد M صحبت می‌کند. این عدد M، بزرگ‌تر از هر عددی است که تاکنون ذهن بشری بدان رسیده است، آن‌چنان بزرگ که همهٔ زمان زندگی محدود بشری برای درک این عدد و، در نتیجه، این گزاره (وضعیت) کافی نیست. در این صورت، اگر این گزاره (وضعیت) وابسته به ذهن بشری یا به اشیای فیزیکی باشد، ما نمی‌توانیم راجع به صدق یا کذب این گزاره‌ها (برقراری یا نابرقاری این وضعیت‌ها) سخنی بگوییم. اما ما، به لحاظ شهودی، راجع به صدق یا کذب گزاره‌های (برقراری یا نابرقاری این وضعیت‌های) اینچنینی سخن می‌گوییم. بنابراین، چنین گزاره‌هایی (وضعیت‌هایی) مستقل از ذهن و مستقل از جهان فیزیکی به نظر می‌رسند و به همین دلیل، می‌توان ادعا کرد که قبل از وجود هر شیء فیزیکی یا ذهن درک‌کنندهٔ آن‌ها، وجود داشته‌اند.

1. Inconceivable

۶.۴. مقایسه گزاره، وضعیّت، واقعیت، و صدق

۶.۴.۱. مقایسه گزاره و وضعیّت

اکنون این سؤال مهم مطرح می‌شود که آیا وضعیّت‌ها متمایز از گزاره‌ها هستند؟ به عبارت دیگر، آیا تفاوت پدیده‌شناختی قابل اشاره‌ای میان مفهوم‌هایی که توسط «عبارت‌های اسمی مصدری» و «عبارت‌های حاوی اینکه» بازنمایی می‌شوند وجود دارد؟ به باور نویسندگان مقاله، تفاوت میان وضعیّت و گزاره به خاطر ساختار منطقی آن‌ها یا چیدمان «عمد»‌ها در آن‌هاست. دو عبارت «این که برف سفید است» و «سفیدبودن برف» را در نظر می‌گیریم. یک تفاوت واضح در آن‌ها، تفاوت در شکل فعل به کاررفته است. تفاوت دیگر، تغییر محلّ مفهوم «سفید» در دو عبارت است. این دو تفاوت، مؤید ادّعای ما هستند. اما این‌گونه تفاوت‌ها تفاوتی نیستند که منجر به تمایز هست‌شناختی میان وضعیّت و گزاره شود و نمی‌توان چنین تمایزی میان آن‌ها قائل شد.

۶-۴-۱- یکریختی وضعیّت و گزاره

به باور نویسندگان مقاله، به سادگی می‌توان پی‌برد که نوعی یکریختی^۱ میان گزاره‌ها و وضعیّت‌هایی که شکل منطقی مرتبه اول یکسانی دارند و فقط شامل «عمد»‌های یکسانی هستند وجود دارد. این یکریختی نوعی هم‌ارزی منطقی است که بر اساس آن ضرورتاً اگر یک گزاره و یک وضعیّت یکریخت باشند، آن گزاره صادق است اگر و تنها اگر وضعیّت یکریخت با آن گزاره برقرار شود. شکل صوری زیر بیانگر این یکریختی است.

$$\square (\forall P)(\forall S)(\forall L)(\forall d_{1,2,\dots,n})(\forall c_{1,2,\dots,n})(\forall o_{1,2,\dots,n})$$

$$\left\{ \begin{array}{l} [L_P[(o_1, \dots, o_n)(c_1, \dots, c_n)(d_1, \dots, d_n)]] \cong L_S[(o_1, \dots, o_n)(c_1, \dots, c_n)(d_1, \dots, d_n)] \\ [T(L_P[(o_1, \dots, o_n)(c_1, \dots, c_n)(d_1, \dots, d_n)])] \cong O(L_S[(o_1, \dots, o_n)(c_1, \dots, c_n)(d_1, \dots, d_n)]] \end{array} \right\}$$

در این فرمول، P یک گزاره، S یک وضعیّت، $L_k[(o_1, \dots, o_n)(c_1, \dots, c_n)(d_1, \dots, d_n)]$ بازنمایاننده شکل منطقی مرتبه اول از گزاره یا وضعیّت، d یک دلالت‌گر، c یک مفهوم، O یک عمل‌گر منطقی، T محمول «... صادق است»، و O محمول «... برقرار است» هستند. البته با فرض چنین یکریختی‌ای میان وضعیّت و گزاره نمی‌توان گفت که برقرار شدن وضعیّت مفروض S، موجب صدق گزاره یکریخت با وضعیّت S است. هیچ نسبت

1. Isomorphism

صدق‌ساز علی^۱ میان وضعیت‌ها و گزاره‌های یک‌ریخت وجود ندارد. در عین حال، وضعیت‌ها راهی برای سخن گفتن در مورد واقعیت‌ها به‌عنوان صدق‌سازها، آن هم در یک معنای انتزاعی از آن‌ها به ما می‌دهند.

نه وضعیت‌ها با واقعیت‌ها اینهمان‌اند و نه وضعیت‌های برقرارشده، زیرا می‌توان وضعیت «برقرار شدن وضعیت S» را یک وضعیت مرتبه دوم تلقی کرد. البته یک وضعیت یا یک گزاره می‌تواند به یک واقعیت اشاره کند. با وجود این، وضعیت‌های برقرارنشده یک بررسی‌کننده دارای شعور و اراده را قادر می‌سازند تا واقعیت‌های ناموجود را درک کند.

۲.۴.۶. مقایسه وضعیت، واقعیت، و صدق

به باور نویسندگان مقاله، از یک‌ریختی موجود میان وضعیت و گزاره، می‌توان برای تبیین شرط صدق گزاره‌ها استفاده کرد. همان‌طور که می‌دانیم، نگره مطابقت صدق مبتنی بر این ایده است که یک گزاره صادق است اگر و تنها اگر با یک امر راستین^۲ مطابقت داشته باشد. این نگره مفهوم «شرط صدق» را در خود دارد. بنابراین می‌توانیم بگوییم که ارائه کردن یک وضعیت یک‌ریخت برای یک گزاره مفروض P، مانند ارائه کردن شرط صدق گزاره P است.^۳ بنابراین می‌توانیم بگوییم ضرورتاً برای هر گزاره P و هر وضعیت S، P و S با یکدیگر یک‌ریخت‌اند اگر و تنها اگر S شرط صدق گزاره P باشد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که امر راستینی که گزاره‌های صادق و وضعیت‌های برقرار با آن مطابقت دارد چیست؟ در جواب باید گفت آن امر راستین همان «واقعیت» است که در نقش یک صدق‌ساز ایفای نقش می‌کند. یک صدق‌ساز راستین برای یک گزاره واقعیتی است که شامل اشیا و مصداق‌های خاصیت‌ها، به‌عنوان جزئی از خود، باشد. به عبارت دیگر، واقعیت F موجب صدق گزاره P می‌شود اگر و تنها اگر وضعیت یک‌ریخت با P (یعنی S) با F مطابقت داشته باشد.

به این ترتیب، گزاره‌های اتمی صادق‌اند اگر و تنها اگر وضعیت‌های یک‌ریخت با آن گزاره‌ها با واقعیت مطابقت داشته باشند. همچنین گزاره‌هایی که شامل عمل‌گر هستند

1. Causal Truth-Making Relation

2. Real

۳. برای آشنایی با دو مفهوم از «مطابقت»، نک: Kirkham, L., of Truth: Critical Introduction, 118-119.

صادق‌اند اگر و تنها اگر، بسته به نوع عمل‌گر، یک یا همه گزاره‌های جزء آن‌ها صادق باشند.

البته برای این‌که یک وضعیّت با واقعیّت مطابقت داشته باشد کافی نیست که «عم‌د»‌های به‌کاررفته در آن وضعیّت غیرتهی باشند. به عنوان مثال، در وضعیّت «رئیس جمهور ایران بودن جرج بوش» هم «جرج بوش» غیرتهی است و هم «رئیس جمهور ایران»، اما همه می‌دانیم که این وضعیّت با واقعیّت مطابقت ندارد.

۷. آیا این نگره حداقل‌های لازم را فراهم می‌آورد؟

به باور نویسندگان مقاله، این نگره که حاصل بازسازی، اضافه‌کردن برخی نکات، صوری سازی منطقی از آرای پالک است می‌تواند حداقل‌های لازم را فراهم آورد. اکنون به مرور این حداقل‌ها و مقایسه آن با نگره خودمان می‌پردازیم.

نخست، یک نگره قابل قبول باید بتواند قرائتی از پدیده‌های مرتبط با حالت‌های قصدی و اظهارهای حاوی این حالت‌ها ارائه کند. همان‌طور که دیدیم، ما در نگره خود نشان دادیم که وضعیّت‌ها (گزاره‌ها) نخست به‌عنوان محتوای حالت‌های قصدی نظیر توجه کردن (موضوع حالت‌های قصدی، خاصیت‌های گزاره‌ای، عمل‌های گزاره‌ای، رابطه های منطقی گزاره‌ای و معنی جمله‌ها) و دوم، در متن‌های حاوی عبارت‌های قصدی^۱ به عنوان مدلول «عبارت‌های اسمی مصدری» («عبارت‌های حاوی این‌که») به کار می‌روند.

دوم، یک نگره قابل قبول باید بتواند تبیینی برای این‌که چرا وضعیّت‌ها و گزاره‌ها از یکدیگر متمایز هستند ارائه کند. ما در نگره خود دیدیم که گرچه گزاره‌ها و وضعیّت‌ها تفاوت هست‌شناختی با یکدیگر ندارند، به‌لحاظ شکل منطقی از یکدیگر متمایزند. یکریختی میان آن‌ها تنها نشان از این دارد که آن‌ها به لحاظ منطقی با یکدیگر هم‌ارزند.

سوم، یک نگره قابل قبول، باید نسبت میان گزاره‌ها یا وضعیّت‌ها را با «صدق» و «واقعیّت» نشان دهد. ما در نگره خود، با اتخاذ نظریه مطابقت صدق، نشان دادیم که چگونه وضعیّت‌ها به‌عنوان شرط صدق گزاره‌های یکریخت خود به کار می‌روند. دیدیم وقتی که وضعیّت‌ها و گزاره‌های یکریخت آن‌ها اتمی باشند آن وضعیّت‌ها شبیه واقعیّت‌های صدق‌ساز عمل می‌کنند.

۱. نظیر «کیکاووس از بی‌گناه نبودن سیاوش اندیشناک بود».

چهارم، ما در نگره خود با استفاده از مفهوم عمل‌گرهای گزاره‌ای توانستیم نشان دهیم که یک وضعیت (گزاره) نخست انتزاعی و فاقد اجزای انضمامی است و دوم، برای این‌که به یک شیء انضمامی ارجاع دهد نیاز نیست که دارای اجزای انضمامی باشد.

پنجم، نگره ما آشکار می‌سازد که مجموعه وضعیت‌ها (گزاره‌ها) نسبت به عمل نفی و عمل‌گرهای جهت‌مندی بسته^۱ است. این نکته به سادگی توسط عمل‌گرهای گزاره‌ای (خاصیت) قابل تبیین است. در این نگره جهت‌مندی گزاره‌ای^۲ موضوع عمل‌گرهای خاصیت «برقرارشدن» و «برقرارنشدن» وضعیت‌ها و «صدق» و «کذب» گزاره‌هاست. همچنین، جهت‌مندی شیء^۳ موضوع خاصیت‌هایی است که روش‌هایی را که در آن‌ها اشیا خاصیت‌های خود را مصداق می‌دهند یا رابطه‌ای با سایر اشیا برقرار می‌کنند، را اصلاح یا بازنمایی می‌کنند.

ششم، در نگره ما وجود یک وضعیت (گزاره) وابسته به فعالیت یا حالت یک ذهن خاص نیست و مستقل از هر فعالیت ذهنی‌ای وجود دارد.

نتیجه

ما در این مقاله نشان دادیم که وضعیت‌ها و گزاره‌ها هویت‌هایی انتزاعی هستند و اگرچه، به لحاظ هست‌شناختی، مشابه یکدیگرند و نسبت یک‌ریختی میان آن‌ها برقرار است، شکل منطقی آن‌ها با یکدیگر متفاوت است و همین تفاوت موجب تمایز میان آن‌هاست. از طرف دیگر، با استفاده از این نسبت یک‌ریختی و نگره مطابقت صدق نشان دادیم که وضعیت‌ها و گزاره‌ها براساس مطابقت (عدم مطابقت) با واقعیت‌های صدق‌ساز، برقرار (نابرقرار) و صادق (کاذب) می‌گردند.

فهرست منابع

1. Armstrong, D. M., *A World of States of Affairs*, Cambridge Studies in Philosophy, ed. Ernest Sosa. Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

۱. در این‌جا منظور این است که حاصل اعمال عمل نفی و عمل‌گرهای جهت‌مند بر یک وضعیت (گزاره) خود یک وضعیت (گزاره) است.

2. De Dicto Modality
3. De Re Modality

2. Bealer, G., "Propositions", *Mind*, 1988, 107 (425): 1-32.
3. Bolzano, B., *Theory of Science*, Translated by George Rolf, Berkeley: University of California Press, 1837.
4. Chisholm, R., *Theory of Knowledge*, 1st (2nd) ed. Englewood Cliffs: Prentice Hall, 1966 (1977).
5. -----, "Language, Logic, and States of Affairs", In *Language and Philosophy: A Symposium*, ed. Sidney Hook, 241-248, New York University Press, 1969.
6. -----, "The Structure of States of Affairs", In *Essays on Davidson: Actions and Events*, ed. Bruce and Merrill Hintikka Vermazen, Oxford: Clarendon, 1985, PP. 107-114.
7. Hare, P. H., "Propositions and Adverbial Metaphysics", *Southern Journal of Philosophy*, 1969, 7:267-271.
8. Corcoran, J., "[Peter Hare on the Proposition](#)", Charles, S. Peirce Society. Transactions of the Charles S. Peirce Society, 2010, Vol. 46, Iss. 1:21-35.
9. Frege, G., "Thoughts", in *Gottlob Frege: Collected Papers on Mathematics, Logic, and Philosophy*, B. McGuinness (ed.), Oxford: Basil Blackwell, 1984:351-72.
10. Matthew, E. R., *A Historical Survey and Conceptual Account of States of Affairs*, Dissertation, University of Colorado, 2006.
11. McGrath, M., "Propositions", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007, URL= <http://www.science.uva.nl/~seop/entries/propositions/>.
12. Morscher, E., "Propositions and States of Affairs in Austrian Philosophy before Wittgenstein", In *From Bolzano to Wittgenstein: The Tradition of Austrian Philosophy*, ed. J. C. Nyiri, 75-85. Vienna: Verla Holder Pichler Tempsky, 1986.
13. Pollock, J., *The Logic of Logical Necessity*, *Logique et Analyse*, 1967, 10, no. 39-40:307-323.
14. -----, *Language and Thought*, Princeton University Press, 1982.
15. -----, *The Foundations of Philosophical Semantics*, Princeton University Press, 1984.
16. Wetzell, T., "States of Affairs", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2004, URL= http://www.Science.Uva.nl/~seop/entries/states_of_affairs/.